

A reading of the cultural modernization of Iran and Afghanistan during the reigns of Reza Shah and Amanullah Khan

Behzad Ghasemi¹

Associate Professor of History, Imam Hossein University, Tehran, Islamic Republic of Iran. (Corresponding Author).
Ghasemi.b@ihu.ac.ir

Received: 2025/02/08

Received in revised form: 2025/03/09

Accepted: 2025/03/10

Published: 2025/03/21

Abstract

The purpose of the article is to examine and analyze the process of cultural modernization in Iran and Afghanistan. The study of cultural modernization is important and worthy of research because, in the twentieth century, the two countries of Iran and Afghanistan, under the influence of domestic and international developments after World War I, underwent fundamental changes and new developments in the field of modernism and culture. Iran was going through difficult post-constitutional conditions, while Afghanistan had just gained independence and been freed from civil wars. The main issue of the research is to analyze the foundations and mechanisms of cultural modernization by Reza Shah and Amanullah. The present article attempts to answer the question of what the process of cultural modernization was like in Iran and Afghanistan and what results it brought? The findings of the article, using the method of historical analysis and based on historical documents, sources and evidence, show that the cultural modernization by Reza Shah in Iran and Amanullah Khan in Afghanistan created changes in traditional elements and followed the Western style. Both, in order to achieve their goal and program of modernization, used different and new tools to implement and implement the cultural modernization program. Based on the analytical comparison, modernization in Iran and Afghanistan was after World War I and was influenced by Western culture and civilization, and in some cases and elements of the implementation of cultural modernization in the two countries, different results were achieved, examples of which are mentioned and reviewed in the text.

Keywords: Iran, Afghanistan, Reza Shah, Amanullah Khan, modernization, Western culture.

Cite as: The Transformation of Educational Components in the Seljuk Period and the Renaissance of Culture in the Ilkhanate Era. Iranian History of Culture. 2025; 2(1): 130-145.

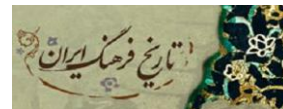
Owner and Publisher: University of Tabriz

Journal ISSN (online): 3060-8066

Access Type: Open Access

DOI: 10.22034/IHC.2025.19485

*Corresponding Author: Associate Professor of History, Imam Hossein University, Tehran, Islamic Republic of Iran.
Ghasemi.b@ihu.ac.ir



خوانشی از نوسازی فرهنگی در ایران و افغانستان دوره رضاشاه و امان‌الله خان

بهزاد قاسمی

دانشیار، تاریخ انقلاب اسلامی، دانشگاه جامع امام حسین (ع)، تهران، ایران

دریافت: ۱۴۰۳/۱۱/۳۰ بازنگری: ۱۴۰۳/۱۲/۱۹ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۲/۲۰ انتشار: ۱۴۰۴/۰۱/۰۱

چکیده

هدف مقاله‌ی حاضر روایت و تحلیل فرایند نوسازی فرهنگی در ایران و افغانستان معاصر است. نوسازی فرهنگی از این جهت دارای اهمیت و در خور تحقیق است که، دو کشور ایران و افغانستان در قرن بیستم، تحت تأثیر تحولات داخلی و بین‌المللی پس از جنگ جهانی اول دستخوش تغییرات اساسی و تحولات جدید در عرصه مدرنیسم و فرهنگ شدند. ایران شرایط دشوار پسا مشروطه را سپری می‌کرد، افغانستان از یک سو تازه استقلال یافته و از جنگ‌های داخلی رهایی یافته بود. مسئله اصلی پژوهش خوانش و تحلیل مبانی و مکانیسم نوسازی فرهنگی توسط رضاشاه و امان‌الله است. مقاله‌ی حاضر کوشیده به این پرسش پاسخ دهد که فرایند نوسازی فرهنگی در ایران و افغانستان چگونه بوده و چه نتایجی را دربر داشت؟ یافته‌های مقاله با استفاده از روش تحلیل تاریخی و مبتنی بر اسناد، منابع و شواهد تاریخی، نشان می‌دهد؛ نوسازی فرهنگی توسط رضاشاه و امان‌الله خان تغییراتی در عناصر سنتی ایجاد کرده و سبک غربی را پیگیری کردند. هر دو، در جهت تحقق هدف و برنامه خود در راستای نوسازی فرهنگی، از ابزارهای مختلف و جدید بهره جستند، تا برنامه نوسازی فرهنگی، اجرایی و عملی شود. بر اساس مقایسه‌ی صورت گرفته نتایج نشان می‌دهد؛ نوسازی متأثر از فرهنگ و تمدن غربی بود، همخوان با بستر فرهنگی و اجتماعی دو جامعه نبود. علیرغم اقتباس برخی از موارد و عناصر اجرایی نو سازی فرهنگی در دو کشور نتایج متفاوتی در برداشته که مصادیق آن در متن مطالعه و تبیین شده است.

کلیدواژه‌ها: ایران، افغانستان، رضا شاه، امان‌الله خان، نوسازی، فرهنگ غربی.

نحوه ارجاع: "خوانشی از نوسازی فرهنگی در ایران و افغانستان دوره رضاشاه و امان‌الله خان". تاریخ فرهنگ ایران. ۱۴۰۴: ۱۳۰-۱۴۵.

صاحب امتیاز و ناشر: دانشگاه تبریز

شاپای الکترونیکی: ۸۰۶۶-۳۰۶۰

نوع دسترسی: آزاد

DOI: 10.22034/IHC.2025.19485

اروپا بعد از رنسانس، قدم در عرصه جدید فرهنگی و تمدنی گذاشت، بروز و شیوع فرهنگ و تمدن غربی به سرعت در کشورهای جهان تاثیر گذاشت. نوسازی و غربی‌سازی از مهم‌ترین اقدامات کشورهای توسعه نیافته و سنتی برای جبران عقب ماندگی و در راستای گذار به مدرنیسم صورت گرفت. در واقع نوسازی در کشورهای غیر اروپایی از روی اضطرار و ناچاری بود. در کشورهای توسعه نیافته و سنتی نخبگان فکری و منورالفکران در برخورد با غرب و تمدن اروپایی در آن جذب شده و آن را پیشه خود ساختند. قرن بیستم میلادی کشورهای زیادی سبک و شیوه مدرن شدن و نوسازی را در کشور خود دنبال کردند. در آن برهه رضاشاه در ایران و امان‌الله‌خان در افغانستان نوسازی و اصلاحات را در کشور خود پیاده‌سازی کردند. بررسی و مقایسه اقدامات رضاشاه و امان‌الله‌خان در راستای نوسازی به صورت یک مسئله در این پژوهش مورد توجه قرار گرفته، ابعاد و جنبه‌های متعدد نوسازی، ابزار، مکانیسم و عناصر آن مورد تجزیه و تحلیل واقع شده است.

پرسش اصلی مقاله این است که مبانی و مکانیسم نوسازی فرهنگی در ایران و افغانستان در دوره رضاشاه و امان‌الله‌خان چه بود و نتایج آن کدامند؟ یافته‌های مقاله با استفاده از روش تحلیل تاریخی و مبتنی بر اسناد، منابع و شواهد تاریخی به صورت مقایسه‌ای انجام شده است. به نظر می‌رسد؛ به دلیل اینکه نوسازی فرهنگی در ایران و افغانستان مبتنی بر فرهنگ و تمدن غربی بوده و تمدن غرب با فرهنگ ایران و افغانستان سازگار نبود و با بسترهای اجتماعی و سیاسی هماهنگی نداشت. اگر چه در زمینه دستاوردهای مدرنیته برخی از عناصر شکلی مدرنیته و موسسات تمدنی جدید شکل گرفت؛ ولی قادر به تغییر فرهنگ نبود. رضاشاه در اثر حمله قدرت‌های خارجی و امان‌الله‌خان ناشی از شورش‌های داخلی هر دو مجبور به ترک کشور به خارج شده و نوسازی ناکام ماند. به این ترتیب، می‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد که در کشورهای توسعه نیافته به دلیل تقلید نوسازی فرهنگی از مدل و الگوی غربی، نوسازی و مدرنیسم کشور را با بحران‌های متعددی مواجه خواهد ساخت.

پیشینه و روش تحقیق

در خصوص پیشینه تحقیق باید اشاره نمود که درباره مقاله عنوان و موضوع حاضر با تکیه بر نوسازی فرهنگی، پژوهش مستقلی صورت نگرفته؛ وجه تمایز این مقاله در مقایسه و تحلیل نوسازی در ایران و افغانستان در دوره رضاشاه و امان‌الله‌خان است.

مقاله «بررسی جایگاه سیاست یکپارچه سازی فرهنگی در تمرکز گرایی دولت رضاشاه»، مهدی صلاح و معصومه یار احمدی، مقاله به اعمال سیاست یکپارچه‌سازی فرهنگی، تمرکزگرایی دولت رضاشاه اشاره کرده و در نتیجه سیاست فرهنگی رژیم در زمینه‌های مختلف فرهنگی منجر به تمرکز قدرت شده است (صلاح و یار احمدی، ۱۳۹۴). کتاب؛ «افغانستان در مسیر تاریخ» از میر غلام است که اطلاعات دقیق و جری از تحولات دوره امان‌الله‌خان ارائه می‌دهد. اگر چه میر غلام از افراد و کارکنان زمانه و دستگاه امان‌الله‌خان بوده و سیر تحولات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی را در کتاب به خوبی به نگارش در آورده است. از سوی دیگر به علت مقارنت زمانی و علقه ساختاری برخی از اطلاعات در همسویی از آن باشد و یا اقدامات و نوسازی را تایید و تصدیق کرده باشد.

مقاله؛ «برنامه تجدد و نوسازی در ایران عصر پهلوی» محمدرضا علم و دیگران که این مقاله به موارد و موانع توسعه در دوره پهلوی اول پرداخته و به بیان تحلیلی نوسازی رضاشاه را نوعی استبداد و خودکامگی تلقی کرده و نتایجی جز آن نداشته

است. به بیانی دیگر، تکوین ساخت دولت مطلقه ضمن بازتولید استبداد و خودکامگی، مانع از تحقق اهداف جنبش اصلاح طلبانه مشروطیت پیرامون حکومت قانون و پارلمان و مشارکت سیاسی شد (علم و دیگران، ۱۳۹۳: ۸۵). مقاله «نخبگان و شکست نوسازی در افغانستان»، از نظر نگارندگان، تاریخ معاصر افغانستان، تاریخ فرمانروایی غیر نخبگان و سلطه و سیطره حاکمان است. رقابت و درگیری‌های موجود در افغانستان، قدرت را در اولویت قرار داده و اندیشه و افکار جدید و نخبگان را پذیرش نکردند. اندیشه نوگرایانه در افغانستان سطحی، از سر احساس و غیر واقع بینانه بوده است. به دلیل پایین بودن سطح سواد عمومی، نبود حزب فعال در افغانستان و همچنین ابزارهای مدنیت، نهادهای مهم در سطح نخبگان و در راستای نوسازی صورت نگرفت (علی بابایی و سعادت، ۱۳۹۳).

بحث(متن مقاله)

نوسازی در سال‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۵۰ به صورت کلان در سه سطح؛ تاریخی، نسبی‌گرایی و تحلیلی مطرح شد. نوسازی در مفهوم تاریخی معادل غربی شدن و گرایش به فرهنگ اروپا و آمریکا بود. کشورها و دولت‌هایی که بصورت سنتی و محلی بودند و ساختارهای کهن و قدیم خود را حفظ کرده بودند در صدد بازسازی تمدن و بازاندیشی در تفکر خود شده و مدرن شدن را دنبال کردند. نوسازی در مفهوم تاریخی تغییر جامعه به سوی ساختارهای اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی است که از قرن هفدهم میلادی تا نوزدهم در اروپا رواج یافته و به کشورهای دیگر نیز تاثیر گذاشت (Eizenstad, 1962:p2). در تعریف دیگر نوسازی در مفهوم تاریخی آمده است که استحاله جامعه سنتی پیشا مدرن در فرهنگ و ساختارهای کشورهای غربی یا مدرن شده است؛ بطوریکه از فرهنگ سنتی خود به مدرن شده گذر کرده و سبک اروپایی را دنبال کند (Moore, 1963: p89). «برینگتن مور» درباره نوسازی در جوامع در حال گذار از سنتی به صنعتی سه رویکرد اصلی را مطرح کرده است؛ «انقلاب بورژوازی» مثل انگلیس و ایالات متحده، «انقلاب فاشیستی از بالا» مثل ژاپن و آلمان «انقلاب سوسیالیستی از پایین» مثل روسیه و چین انجام شد (هریسون، ۱۳۷۷: ۴۷). «پیتر برگر» از جمله نظریه پردازانی است که در نوسازی به موضوع فرهنگ توجه ویژه داشته است، برگر نوسازی را برگرفته از بروز و ظهور فرهنگ غربی در کشورهای در حال توسعه می‌داند (هریسون، ۱۳۷۷: ۵۸). از این منظر نوسازی در کشورهای توسعه نیافته محدود به مظاهر تمدن غربی بوده و در سطح اصلاح تقلیدی و تغییرات اجتماعی محدود باقی مانده است.

نوسازی به فرایند تغییرات اجتماعی و بنیادین در عرصه سیاسی و فرهنگی گفته می‌شود که در کشورهای غربی اتفاق افتاد، کشورهای غربی از جامعه سنتی به جامعه مدرن و عصر مدرنیته گذر کردند. نوسازی ابعاد مختلف نظری و اجرایی را در بر می‌گیرد. و هر یک از جنبه‌های نظری و عملی خود به شاخص‌های مختلف قابل دسته‌بندی است. با وجود مولفه‌های مختلف نوسازی این دو قابل تفکیک نیستند و باید بصورت ساختاری و ریشه‌ای در یک کشور اتفاق بیفتند. این در حالی است که نوسازی در بسیاری از کشورهای توسعه نیافته محدود به جنبه اجرایی و در سطح لوازم و عناصر و مواد نوسازی رخ نمود. در این نوع نوسازی تنها تغییرات اجتماعی اتفاق افتاده و تغییرات بنیادین و اساسی رخ نخواهد داد و علاوه بر آن این نوع از تغییرات ریشه‌دار نبوده و ماندگار نیستند. نوسازی و توسعه به صورت پیوسته و هماهنگ بین عناصر فرهنگی و اجتماعی و منطبق با شرایط جغرافیایی و محیطی کشور شکل می‌گیرد که در اروپا چنین بود. نوسازی واقعی منجر به توسعه صنعتی، گسترش آزادی‌های سیاسی و استقرار نظام دموکراتیک خواهد شد (سیف‌زاده، ۱۳۷۵: ۲۲۷). با عنایت به آنچه درباب نوسازی

مقاله پژوهشی

و نوسازی فرهنگی، اصلاحات در ایران و افغانستان بررسی و ارائه شد. نوسازی را باید تغییرات فرهنگی همه جانبه و شکل‌گیری ارزش‌های مدرن بجای ارزش‌های سنتی دانست. هدف رضاشاه و امان‌الله‌خان از نوسازی فرهنگی فردگرایی، غرب گرایی و عرفی سازی فرهنگ مردم و جامعه بود که این فرایند مورد بررسی قرار گرفته است.

فرایند و مکانیسم نوسازی در دوره رضاشاه

رضاشاه در صدد کنارگذاشتن سنت‌های دینی گذشته و عینی کردن ابزار و مواد مدرنیسم و در نهایت درونی کردن آن را در جامعه ایران دنبال می‌کرد. سیاست‌های فرهنگی رضاشاه در راستای برنامه‌های سیاسی - اجتماعی و اقتصادی بود که برای ملت‌سازی ضروری بود. رفتار سیاسی و عملکرد فرهنگی رضاشاه، با تناقض اساسی همراه بود؛ از یک سو به تمدن ایرانی می‌بالید و از سوی دیگر به آداب و رسوم سنتی ایران که حاصل تاریخ و تمدن بود به دیده حقارت می‌نگریست (فرخ، ۱۳۴۷: ۲۷۴).

مورخ عصر پهلوی بر این باور است که «در ایران لازم بود فکر ملیت با این مصداق جدید که سابقه نداشت، پرورش یابد برای پیشرفت پرورش فکری یک رشته اصلاحات اجتماعی در ایران انجام شده است. مهم‌ترین آن ایجاد حس وحدت در میان ایرانیان است» (نفیسی، ۱۳۴۵: ۷۲). از این رو یکسان‌سازی زبانی و وحدت زبان (صفایی، ۱۳۵۴: ۳۷) در راستای سیاست‌های کلان و ملیت مدنظر پهلوی بود. ایران و ایرانیت برای رضاشاه بیش از هر چیز اولویت داشت، علاوه بر اینکه تمام تلاش خود را مصروف یکپارچه سازی ملت ایران کرد.

در راستای نوسازی فرهنگی یکی از تصمیمات رضاشاه در راستای تجددمآبی و به اصطلاح نوسازی فرهنگی، اتحاد لباس یا متحدالشکل کردن البسه بود. همشکل‌گرایی لباس و پوشاک، به منظور از بین بردن نشانه‌های متنوع فرهنگی بود. هدف رضاشاه القای برتری فرهنگی در جهت ارتقاء دولت مدرن با تاسیس نهادهای اشاعه دهنده لباس یک دست و ایدئولوژی مدنظر بود. هدف شاه، از یک شکل کردن لباس از میان برداشتن چندگانگی و در راستای یک شکل کردن لباس همه مردم بود. لباس و پوشش‌های مختلف از نظر رضاشاه سبب اختلاف و یکسان‌سازی زمینه برادری و اتفاق خواهد شد (صلاح، ۱۳۸۴: ۲۳۶). محدودیت‌های ایجاد شده در زندگی روزمره مردم و ارائه الگوی نو و جایگزین کردن لباس یک دست، برای مردم از روش‌های اجرایی آن بود.

کشف حجاب با جنبش اجتماعی «نهضت نسوان»، «جنبش بانوان» در ذیل سیاست فرهنگی قرار گرفت. در ۱۷ دی ۱۳۱۴ ه.ش دستور کشف حجاب از طرف رضاشاه صادر شد و در سال ۱۳۱۵ گردهمایی عده‌ای از زنان و دختران تحصیل کرده در «کانون بانوان» به ریاست شمس، دختر شاه تشکیل شد (صادقی، ۱۳۸۴: ۴۹). صدیقه دولت آبادی از فعالان کشف حجاب بود که در راستای سیاست پهلوی اقدامات و فعالیت‌های زیادی انجام داد (دولت بادی، ۱۳۶۱: ۱۶۸). کشف حجاب نقطه اوج دخالت دولت در فرهنگ عمومی جامعه و نگرش سطحی دولت به فرهنگ و تمدن غرب به عنوان نوسازی بود. جهت تعمیق کشف حجاب در جامعه، دولت پیوسته میهمانی‌های مختلط از زنان و مردان تشکیل می‌داد (تغییر لباس و کشف حجاب، اسناد، ۱۳۷۸: ۵۹: ۱۴۷). کشف حجاب دوره پهلوی اول، ابتدا محدود به باز کردن چهره، عدم پوشاندن بدن از بخش نیم تنه به شیوه کشورهای اروپایی بود. اگر چه کشف حجاب یا عدم رعایت پوشش بدعت به شمار می‌آمد؛ ولی برای دولت پهلوی اول که در مسیر نوسازی بود یک ضرورت به حساب می‌آمد. کشف حجاب و تغییر سبک پوشش و پوشاک ابتدا، با بخشنامه

رسمی دولت و با تصویب مجلس انجام شد؛ ولی بعد از گذشت یک دهه با صدور فرمان رضاشاه کشف حجاب صورت می‌گرفت (کرونین، ۱۳۸۳: ۲۹۵). کشف حجاب با روش‌های مختلف انجام می‌شد، دولت پهلوی اول، در راستای اجرایی کردن کشف حجاب در جامعه، سینما، فیلم و ابزارهای مرتبط با ترویج آن را گسترش داد، تا زنان و مردم در آن مراکز تجمع کنند. در مدارس آموزگاران بی‌حجاب مورد توجه و استقبال قرار می‌گرفت و دختران دانش‌آموز که حجاب نداشتند در جشن و مراسم نمایش داده می‌شدند (بامداد، ۱۳۴۷: ۱۳). در نتیجه در راستای جا انداختن سیاست فرهنگی از عناصر و ابزارهای مختلف توسط پهلوی استفاده شد.

تبلیغ و القا اندیشه ناسیونالیستی از مهم‌ترین سیاست‌های رضاشاه بود. روح ناسیونالیستی شاه در هویت جدید ملی، باستان‌گرایی، تقابل با اسلام، شاه‌پرستی و در شعار «خدا، شاه، میهن» دمیده شده بود (بیگدلو، ۱۳۸۰: ۲۸۴؛ فیوضات، ۱۳۷۵: ۵۳). در ناسیونالیسم پهلوی و تئوری‌پردازان رسمی آن عصر، دین زردتشتی به عنوان کامل‌ترین ادیان مورد ستایش قرار گرفته و زبان به عنوان رکن اصلی ملیت به حساب می‌آمد و ناسیونالیست‌های پهلوی اول اهمیت ویژه به زبان فارسی می‌دادند (آدمیت، ۱۳۵۷: ۲۷۹). فروغی در تاجگذاری رضاشاه ایدئولوژی پهلوی را در قالب «شوئیسم شاهنشاهی» و «باستان‌گرایی» جهت ملت واحد دانست (فروغی، ۱۳۵۴: ۲۳۶). در دوره قاجارها نیز آقاخان کرمانی به پاکسازی قومی نظر داشته و در رساله «خوزستان» به زرتشتیان و پارسیان هند پیشنهاد کرد به اهواز و خوزستان کوچ کنند و شهری مثل بمبئی و کراچی ایجاد کنند (امیراحمدی، ۱۳۸۱: ۱۱۷) طرح ناسیونالیستی در نیمه اول قرن بیستم در ایران مطرح و در ادامه سیاست ملت‌گرایی با ترکیب ملت‌گرایی پهلوی به همراه ناسیونالیسم رمانتیک و شبه پدری ایرانی بود. گرایش رضاشاه به ناسیونالیسم از روی اضطرار و استیصال دولت مطلقه جدید بود، در نتیجه جهان زیسته پهلوی ملزم به اجرای آن بود.

تعدیل، تضعیف، به حاشیه راندن و در نهایت حذف مولفه‌های دینی و شعائر مذهبی ریشه در سیاست ایرانیت و ملیت ایرانی داشت. نمونه اسلام ستیزی در قلم آخوند زاده آمده «کاش ثالثی پیدا می‌شد ما را از قید اکثر رسوم ذمیمه این عرب‌ها... که ما را بدین ذلت و سرافکندگی و عبودیت و رذالت رسانیدند، آزاد نمودی» (آخوند زاده، ۱۳۷۶: ۱۷۲). ادله اسلام‌ستیزی ریشه در سلطه عرب‌ها و مشکلات ناشی از آن داشت. از سوی دیگر حضور اعراب در ایران خوی وحشی‌گری، غصب و از بین بردن آداب و رسوم ملی قلمداد شده تا جایی که عید نوروز و چند رسوم باستانی محدود باقی نمانده است (کاظمی، ۱۹۲۵: ۵۵۷). در نتیجه اسلام ستیزی و مقابله با اسلام و تشیع در مقابل زردتشتی‌گری بود (آصف، ۱۳۸۴: ۲۴۴). شوینیسم رضاشاه با مقاصد باستان ستایانه و نوسازی فرهنگی نیز با آن عجین شده بود. در سیاست فرهنگی نخست در صدد پاک کردن باورهای دینی گذشته و سنت دینی اسلامی بوده و جایگزین کردن آن با زردتشتی و اهورامزدا را پیگیری می‌کرد. نشریه ایران‌شهر، از جمله مهم‌ترین نشریه‌های ترویج و تبلیغ کننده باستان‌گرایی بود که اغلب اعضاء نشریه ایران‌شهر از متولیان فرهنگی رضاشاه بودند. محدودیت‌های ایجاد شده برای دین اسلام و مبلغین دینی و روحانیون در دوره رضاشاه، زمینه تصرف عینی جامعه برای بازنگری در اندیشه‌های دینی و باورداشت‌ها را پیگیری و زمینه‌سازی می‌کرد.

رضاخان سرانجام با حمایت انگلیسی‌ها طی کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ ش. علیه سلطنت احمدشاه قاجار، به تدریج قدرت را در دست گرفت و سرانجام با تصویب مجلس موسسان و انحلال سلطنت قاجارها قدرت را به دست گرفت. پس از کودتا نظام آموزش رسمی به زبان فارسی تغییر کرد و آموزش به زبان ترکی، کردی و سایر زبان‌ها در آموزش و کتابت ممنوع شد. در

مقاله پژوهشی

راستای یکسان سازی زبانی در سال ۱۳۱۳ ه.ش وزارت معارف و دانشکده پزشکی مامور و موظف به تغییر کلیه تابلوهای فروشگاه‌ها و مغازه‌ها و اصطلاحات پزشکی از زبان و خط غیر فارسی به فارسی شدند (صفایی، ۱۳۵۶: ۹۱). از فروغی نقل شده است «...به عقیده من فرهنگستان را هیئتی است که باید نگهدار زبان فارسی و فرهنگ ایرانی باشد که در نتیجه حافظ قومیت ایرانی است» (فروغی، بی تا: ۲).

آموزش دروس تاریخ ابزار مهمی در راستای القاء ملیت و عرفی کردن سیاست بود، رضاشاه آموزش را از دست روحانیت خارج ساخته و به سمت آموزش نوین غربی سوق داد. به طوری که آموزش دینی در ابتدای حکومت رضاشاه از ۵۹۸۴ نفر در پایان حکومت به کمتر از ۸۷۵ نفر رسید (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۱۳۴). اعزام دانشجو به خارج از کشور با اهداف سیاست‌های فرهنگی و رواج الگوی زندگی غربی در میان جوانان تاثیر زیادی گذاشته بود (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۱۳۶). در واقع آموزش و پرورش و موسسات علمی و آموزشی حکومت در جهت تحقق آرمان و برنامه‌های دولت پهلوی اول طراحی شده بود (کاظمی، ۱۳۷۶: ۱۹۹؛ دوورژه، ۱۳۷۶: ۲۷۶). سیاست آموزشی تنها بخشی از برنامه‌ها به حساب می‌آمد. در آموزش و بازرسان مدارس، بازرسان زن از طرف وزارت فرهنگ به مدارس و مراکز آموزشی دخترانه می‌رفتند و به تدریج دانش آموزان را برای ترک لباس و حجاب مجبور می‌کردند (بامداد، ۱۳۴۷: ۱۳). برای نمونه در فروردین ۱۳۱۴ دانش آموزان دخترانه مدرسه مهر آیین را بدون حجاب در مراسم جشن، کانون بانوان شرکت دادند. سراسر دوره رضاشاه، تبلیغ فروهر یعنی خدای زرتشت بود. سروکله ارباب گيو و ارباب جمشید پیدا شد، تجدید بنای آتش‌کده‌ها در تهران و یزد از مصادیق آن است. تالیف و نشر کتاب‌های تاریخ ایران باستان، از نخستین و مهم‌ترین اقدامات باستان‌گرایان بود.

به دلیل دشواری زبان عربی بر این باور بودند که، «شایسته تحسین است که نواب شما کلمات عربیه را از میان زبان فارسی بالکلیه برافکنده‌اید. زبان ما را که شیرین‌ترین زبان‌های دنیاست از اختلاط زبان کلفت و ناهموار عربی آزاد نمودندی» (اکبری، ۱۳۸۴: ۱۳۸). تجدد و مدرنیسم در صدد خلق هویت اجتماعی بود و این گونه از نوسازی از بالا و توسط رضاشاه صورت می‌گرفت و با فرهنگ مردم سازگاری نداشت. رضاشاه، از روشنفکران و نخبگان نظیر علی اکبر داور، محمد علی فروغی، تقی زاده، کاظم زاده ایرانشهر، اردشیر جی، علی اصغر حکمت، احمد کسروی و افراد بسیاری که در راستای سیاست دولت پهلوی لازم بود، استفاده کرد. کسروی در زمینه دین ستیزی کمک شایانی برای پهلوی انجام داد، کسروی دین را علیه وحدت و کیش بدکاران می‌شمرد (کسروی، ۱۳۴۶: ۲۲۸). رضاشاه منافع کسروی را برای حکومت خود به مراتب مهم تر از زبان‌های او می‌دانست (ملائی توانی، ۱۳۹۲: ۱۱۰-۱۲۵). همسویی روشنفکران و تئوری‌سازان دولت پهلوی از روی اکراه و مصلحت نبود؛ بلکه نقطه اتصال آن‌ها با یکدیگر از حیث غایت و هدف یکی بود. غایت و هدف روشنفکران را به هر دلیل و توجیه، طبقه حاکم و هیات حاکمه معرفی می‌کرد، هدف و غایت تئوری و عمل روشنفکران، ظهور و بروز تفکرات و اندیشه‌های جدید در ذهن سوژه (مردم زمانه پهلوی) بود. دیپلماسی فرهنگی فرانسه در سیاستگذاری رضاشاه در ایران تاثیر بسزایی داشت، اولین تمایلات فکری در کتاب ادیان و فلسفه‌های آسیای مرکزی «کنت دوگوبینو» آمده است (اوحدی و حاجی رجبعلی، ۱۳۹۴: ۸۷۰-۸۷۱).

برای نمونه اصول آموزشی دانشگاه تهران بر گرفته از اصول آموزش عالی فرانسه بود (صفت گل، ۱۳۸۷: ۲۴). ناسیونالیسم خاستگاه فرانسوی داشته و از جهت گرایش، صفت و شیوه مدیریتی مبتنی بر الگوی آلمانی بود (لنچافسکی، ۱۳۵۲: ۱۹۵). رضاشاه به روابط با آلمان علاقمند بود، در روابط با آلمان نظر انگلستان را هم جلب می‌کرد. سیاست فرهنگی

رضاشاه در زمینه تمرکزگرایی برساخته بریتانیا بود (ملیکف، ۱۳۵۸: ۱۲۰). تاسیس دانشگاه تهران با ایده اشخاصی چون عیسی‌خان صدیق انجام شد که در واقع هدف دانشگاه را «تربیت شهروند» می‌دانست. دانشگاه تهران با هدف جمع‌آوری مؤسسات آموزش عالی در تهران و ایجاد تشکیلات و تنظیماتی، هدف از تاسیس دانشگاه تهران نیز در راستای سیاستگذاری فرهنگی صورت گرفت «دانشگاه در مرکز این سیستم قرار داشت، ... هدف وی از تأسیس این دانشگاه ترویج فرهنگ غربی بود» (سولیوان، ۱۳۷۳: ۱۰۷). کشورهای خارجی و به خصوص فرانسه، آلمان و انگلیس در تغییر فکر و ذهن جامعه به منظور بسترسازی تلاش زیادی کرده و خدمات فراوانی ارائه دادند.

رضاشاه از روی اضطرار و استیصال به موضوع نوسازی و فرهنگ وارد شده و روی آورد. از این جهت که نوسازی از مهم‌ترین الزامات «دولت مطلقه مدرن» بود. در راستای آن گفتنی است که، دولت رضا شاه پهلوی، از زمان تاسیس رسمی (۱۳۰۴) و به خصوص ۱۳۱۲ تا ۱۳۰۵ ویژگی بارز حکومت «شبه مدرن» را داشته و بین سال ۱۳۲۰ تا ۱۳۱۲ که با حمله متفقین شیرازه حکومت از هم پاشید، ویژگی‌های حکومت «مطلقه خودکامه» را دارا بود و در مجموع حکومت «شبه مدرنیسم مطلقه» عصاره و سرشت دولت پهلوی را شکل می‌داد رضاشاه برای این مقصود «دولت مدرن»، نیازمند اجرای فرایند نوسازی بود.

فرایند و مکانیسم نوسازی در دوره امان‌الله‌خان

افغانستان کنونی در سال ۱۰۹۲ ش توسط احمد شاه ابدالی تاسیس شد و این مصادف با تسلط قوم پشتون در افغانستان بود. پس از احمد شاه ابدالی افغانستان مدت زیادی درگیر اختلافات داخلی شد. مهم‌ترین اختلافات در موضوع بحران جانشینی خلاصه می‌شد؛ جنگ بین فرزندان تیمورشاه بر سر جانشینی پدر (۱۱۹۷-۱۱۷۲ ه.ش)، جنگ بین سدوزایی و محمدزایی در جهت تصاحب قدرت سیاسی (۱۲۰۲-۱۱۹۷ ه.ش)، جنگ پاینده محمدخان و محمدزایی برای تصاحب قدرت (۱۲۰۲) تا زمان امارت دوست محمد خان در ۱۲۱۵ ه.ش افغانستان دچار درگیری و جنگ بود (علی بابایی و سعادت، ۱۳۹۳: ۱۳۲؛ دولت آبادی، ۱۳۸۲: ۳۰۱-۳۰۴). از شروع قدرت امیرشیر علی خان در ۱۲۱۰ ش در افغانستان این کشور گرفتار درگیری‌های درونی و بیرونی شده و نوسازی به معنای حقیقی آن شروع نشده بود. در واقع جنگ و درگیری در حوزه گسترش آن در دوره ابدالی‌ها حکومت را از هرگونه اصلاحات و نوسازی غافل کرد (واعظی، ۱۳۸۹: ۳۰؛ علی بابایی و سعادت، ۱۳۹۳: ۳۰). نخستین اصلاحات نوسازی در افغانستان بصورت آمرانه و از دوره امیر علی شیرخان (۱۲۵۷-۱۲۴۷) شروع شد (غبار، ۱۳۹۰: ۲/۳۷۵). که این رویکرد نوگرایانه و اصلاحات در زمینه امور مالیاتی بود (فرهنگ، ۱۳۷۱: ۳۳۳). اصلاحات شیر علی خان با در گرفتن دو جنگ افغانستان و بریتانیا در سال‌های ۱۲۲۱-۱۲۱۸ ش و ۱۲۵۹-۱۲۵۷ ش که به انعقاد قرار داد «گندمک» ۱۲۵۷ ش منجر شد برنامه‌های نوسازی در افغانستان در این دوره ناکام بوده و از سوی دیگر در سطره انگلستان بر افغانستان قرار داشت. بعد از امیر شیر علی خان دوره حاکمیت امان‌الله‌خان فرارسید (علی خوافی، ۱۳۸۱: ۵۵۸). امان‌الله‌خان فرزند امیر حبیب الله خان در سال ۱۲۹۷ ش تخت پادشاهی را تصاحب کرده و قدرت را بدست گرفت. امان الله پس از قدرت گیری در صدد استقلال افغانستان برآمد. در نتیجه کشاکش‌های فراوان و درگیری بین افغانستان و بریتانیا، مردم افغانستان موفق به کسب استقلال خود شدند. بعد از جنگ بین افغانستان و انگلیسی‌ها پس از جنگ سوم قرارداد صلح «راولپندی» ۱۲۹۸ ش منعقد شد. در نتیجه افغانستان استقلال خود را به دست آورده و پس از آن کشور افغانستان به رسمیت

مقاله پژوهشی

شناخته شد. (ماگنوس، ۱۳۸۰: ۵۸). امان‌الله‌خان امیر جدید که نام پادشاه را بر خود انتخاب کرده بود، پس از استقلال روابط سیاسی و مراودات خود را با کشورهای مختلف از سرگرفته و سفرهای متعددی را انجام داد. گفتنی است که، پیش از امان‌الله‌خان هرگونه مناسبات سیاسی مسدود شده بود (حبیبی، ۱۳۶۳: ۱۰۴؛ علی بابایی و عوضعلی، ۱۳۹۳: ۱۳۲).

پس از استقلال امان‌الله‌خان به انجام اصلاحات و نوسازی روی آورد. اصلاحات در دوره‌های قبل مطرح شده بود؛ ولی به نتیجه محسوس منجر نشد. اصلاحات امان‌الله‌خان در عرصه‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی و نظامی بود. اصلاحات امان‌الله‌خان در مقاطع مختلف صورت گرفت، مقطع نخست قبل از سفر به اروپا و بعدی بعد از سفر به غرب بود (مرادی، ۱۳۹۰: ۱۴۸؛ ماگنوس، ۱۳۸۰: ۵۹). اعتراضات مردمی ۱۳۰۲ ه.ش/۱۹۲۴ واکنشی برای اصلاحات و نوسازی امان‌الله‌خان بود که وی مجبور به تعدیل برخی سیاست‌های اصلاحی شد (خجسته فرزند، ۱۳۸۶: ۵۸). اصلاحات در مرحله دوم تغییرات شتاب‌زایی را به همراه داشت، مخالفت‌هایی را در سطح جامعه برانگیخت. نوسازی امان‌الله‌خان بعد از سفر به اروپا از یک سو در تضاد با ساختار سنتی جامعه افغانستان بود و از سوی دیگر در صدد محدود ساختن موقعیت و امتیاز روحانیون نیز بود (فرخ، ۱۳۱۴: ۳۹۷؛ سلیمی، ۱۳۹۸: ۴۸). در نتیجه، ایجاد محدودیت‌های جدید در جامعه سنتی افغانستان واکنش‌های زیادی در تقابل با امان‌الله‌خان و برنامه‌های اصلاحی وی از سوی روحانیون و عموم مردم به وجود آمد.

مهم‌ترین اقدام صورت گرفته توسط امان‌الله‌خان، تصویب اولین قانون اساسی (۱۹۲۳م) بود. در افغانستان پیش از امان‌الله‌خان قانون اساسی وجود نداشت. قانون اساسی (نظام نامه اساسی دولت عالی) افغانستان از سوی افراد زیادی که متشکل از ارکان دولت، سران قبایل و حدود هشتصد نفر از گروه‌های مختلف بودند در جلال آباد به نام «لویه جرگه» به تصوب رسیده و مشتمل بر ۷۲ ماده بود (قوانین اساسی افغانستان، ۱۳۸۶). امان‌الله‌خان با تصویب قانون اساسی بر پایه آن اقداماتی در زمینه حقوق افراد، آزادی، نشریات، مسکن و بسیاری از اقدامات سیاسی، اجتماعی، و فرهنگی را انجام داد. هدف قانون اساسی هدایت کردن افغانستان به سوی یک نظام دموکراتیک و گذار از حکومت مطلقه به مشروطه بود؛ فضای باز سیاسی و خارج شدن افغانستان از انزوای تاریخی در دوره امان‌الله‌خان در نتیجه تصویب قانون اساسی بود (دریخ، ۱۳۷۹: ۱۲۶؛ انصاری، ۱۳۸۶: ۹۴). نوگرایی امان‌الله‌خان در عرصه سیاسی و دموکراتیک می‌توانست در تاریخ افغانستان و به خصوص درحیات سیاسی معاصر تاثیر مثبت و شگرفی ایجاد کند. به علت سطحی بودن نوسازی و شتاب غیر معمول در پیگیری اصلاحات نتایج مثبتی را به همراه نداشت. همچنین تمرکز بر تغییر سنت‌های کهن مردم و جامعه افغانستان، به خصوص در زمینه فرهنگی نتایج منفی به بار آورد.

اصلاحات اداری و نوسازی در زمینه بورکراسی و ساختار اداری جامعه افغانستان از موارد مثبت نوسازی امان‌الله‌خان به شمار می‌آید، اصلاح اداری، مالیاتی، گسترش موارد مرتبط با زمینه اداری از مهم‌ترین آن هستند. ولی افزایش مالیات، رشوه‌گیری ماموران دولتی، افزایش مدت خدمت سربازی مخالفت درباریان، بزرگان و نارضایتی عموم مردم و قبائل را به همراه داشت (فرهنگ، ۱۳۷۱: ۱۱۹؛ ابراهیمی، ۱۳۹۸: ۳). هدف امان‌الله‌خان از نوسازی این بود که جامعه افغانستان را با جذب ارزش‌های ظاهری و تقلیدی غرب و کشورهای اروپایی به رستگاری برساند (مایل هروی، ۱۳۶۲: ۴۳).

اصلاح و نوسازی فرهنگی امان‌الله‌خان، متحد الشکل کردن لباس و کشف حجاب بود. در این برهه از طرف دستگاه حاکمه و به خصوص امان‌الله‌خان نگاه به زن و پوشش آن تغییر کرد، در تغییر نوع پوشاک و به عبارتی کشف حجاب از بالا و زنان سلطنت، به خصوص از طرف ملکه ثریا صورت گرفت. شاه افغانستان به این امید که با تغییر سطحی در نوع پوشش مردان و

زنان در جامعه افغانستان، کشور را به سمت نوسازی و دموکراتیک شدن حرکت خواهد داد (سلیمی، ۱۳۹۸: ۱۱۴؛ حبیبی، ۱۳۴۹: ۱۶۷).

درباره کشف حجاب همسر امان‌الله‌خان گفتنی است که، ملکه ثریا در سفرهای متعدد شاه که اغلب مدت زیادی هم به طول می‌انجامید، همراه وی بود و نوسازی را به نمایش می‌گذاشت. در بین سال‌های ۱۹۲۸ تا ۱۹۲۷م شاه با همسرش به کشورهای اروپایی مسافرت کرد؛ نخست به منظور اجرایی کردن برنامه نوسازی و دیگری در جهت جلب حمایت کشورهای اروپایی و در نتیجه حمایت از برنامه شاه صورت گرفت (مایل هروی، ۱۳۶۲: ۳۹). امان‌الله‌خان به کشورهای ایران، ترکیه، مصر، شوروی، هند، فرانسه، بریتانیا، آلمان، ایتالیا، لهستان و بلژیک سفر کرده و بسیاری از برنامه‌های اصلاحی آن‌ها را از نزدیک مشاهده کرد (فاطمی نژاد، ۱۳۹۷: ۲). مهم اینکه در سفرهای صورت گرفته به کشورهای مذکور، زنانی که شاه را در سفر همراهی می‌کردند هیچ گونه پوشش متداول افغانستان (برقع) را نداشته و با لباس و پوشاک معمول کشورهای اروپایی در سفر و کشورهای مزبور حضور پیدا کردند (سلیمی، ۱۳۹۸: ۱۳۲؛ حکم، بی تا: ۱۷۷). نوع لباس ملکه ثریا در کشورهای خارجی و در میان مردم افغانستان و به ویژه در میان گروه‌های مذهبی واکنش زیادی را به همراه داشت (خجسته فرزاد، ۱۳۸۶: ۱۲۳؛ مرادی، ۱۳۹۰: ۲). زمانی موضوع کشف حجاب واکنش تندی در جامعه افغانستان را به همراه داشت که، نخست با فرهنگ و سنت افغانستان سازگاری نداشت و دیگر اینکه از سوی پادشاه ایران و مصر به نوعی در شتاب کشف حجاب و نوسازی، به علت شتاب غیر معمول به امان‌الله‌خان تذکر داده شد. این هشدار برای توقف آن در کشور افغانستان بود.

یکسان سازی لباس و پوشش به سبک اروپایی از سوی هیات حاکمه افغانستان نوعی توسعه و نوسازی به حساب می‌آمد، اجرایی کردن برنامه ترقی و اروپایی شدن مقدمه آن بود. نوسازی در افغانستان بیشتر به ظاهر و سطح زندگی متمایل شده بود، لباس‌های کوتاه غربی از نمونه آن بود. ملکه ثریا در بازگشت از سفر در روزنامه «امان افغان» از اقدامات و فعالیت‌های امان‌الله‌خان به خصوص در زمینه حجاب دفاع کرد. ملکه بر این باور بود که حجاب زنان که در افغانستان مرسوم است، به خواست اسلام نیست و بلکه یک فرهنگ ساختگی و باور اشتباه از سوی مذهبی‌ها است (فاطمی نژاد، ۱۳۹۰: ۲). در این راستا اقداماتی را برای تعمیق فرهنگ حجاب در افغانستان انجام دادند که مهم‌ترین آنها «انجمن حمایت نسوان» که از سوی ملکه ثریا و خواهران امان‌الله‌خان اداره و مدیریت می‌شد. اهداف اصلی انجمن زمینه‌سازی برای ورود زنان به عرصه اجتماع و به خصوص در زمینه نوسازی بود. انجمن نسوان در افغانستان از زنان با پوشش غربی استقبال می‌کرد و زنان و دختران برقع‌پوش، اجازه ورود به انجمن را نداشتند (فاطمی، ۱۳۹۷: ۱؛ گریگور، ۱۳۸۸: ۸۷).

رواج آموزش به سبک غربی در دوره امان‌الله‌خان به صورت جدی مورد پیگیری و حمایت قرار گرفت. گرایش به آموزش غربی و به خصوص آموزش زنان و دختران در این دوره اهمیت پیدا کرد. مراکز و موسسات آموزشی مختلف و متعددی برای پیگیری آموزش به سبک غربی در افغانستان تاسیس شد که مهم‌ترین آن، مدرسه دخترانه «مستورات» (۱۹۲۰م) بود که این مدرسه در کابل بود. بعد از تاسیس نخستین مدرسه به سبک اروپایی مدرسه دیگری به نام «عصمت» از سوی ملکه ثریا برای دانش آموزان راه اندازی شد. گفتنی است که مدرسه عصمت با هزینه ملکه ثریا و مادر وی ساخته شد. در این زمان مکتب «تدبیر منزل» برای زنان کابل شکل گرفته بود (خجسته فرزاد، ۱۳۸۶: ۱۴۲). امان‌الله‌خان که درباره استقلال افغانستان سخنرانی داشت به موضوع علم پرداخت؛ «تا به امروز دروازه‌ی علم بر روی شما ملت بند بود، زیرا که هیچ دانا زیر حمایه بودن

مقاله پژوهشی

را قبول ندارد. اگرچه عمر من نسبت به شما خرد است، برای شما نصیحت پدرانه می‌نمایم که از برای خدا در علم بکوشید و اولادهای خود را به مکتب‌ها بفرستید و از خود دور کنید و به خارج روانه دارید تا که عالم شده برای وطن عزیزتان خدمت» (اندیشمند، ۱۳۹۱: ۱؛ فاطمی نژاد، ۱۳۹۷: ۲).

پس از تاسیس مدارس به سبک و سیاق غربی، امان‌الله‌خان به فکر تدوین متون درسی و آموزشی بود که فرهنگ و آداب غربی را نیز آموزش دهد به این منظور نخستین کتاب آموزشی و درسی مدارس با نام «امان‌النسوان» بود که از درس‌های اصلی مدارس در دوره اصلاحات امان‌الله‌خان محسوب می‌شد. هدف این کتاب آموزش زندگی برای زنان افغانستان به شیوه اروپایی بود و از سویی دیگر نشان دادن گذشته تاریخی زنان که در دوره اصلاحات دستاوردهایی را داشته‌اند. هیات حاکمه افغانستان در زمان امارت امان‌الله‌خان کوشش زیادی برای تحصیل و فراگیری علوم انجام داد (کلیفورد، ۱۳۶۸: ۱۸۹). علیرغم واکنش منفی به تحصیل زنان در اینگونه مدارس، در اثر تبلیغ عده‌ای از سوی دولت مشغول تحصیل شدند. عدم استقبال عموم از آموزش زنان و واکنش به رواج فرهنگ غربی در مدارس، امان‌الله‌خان به فکر اجباری کردن آموزش برای دختران در دوره ابتدایی شد و آن را در سال ۱۹۲۸م تصویب کرد.^۲ علاوه بر آموزش در افغانستان، تربیتی اتخاذ شد که دختران را برای آموزش به کشورهای خارجی و به خصوص به ترکیه اعزام کردند، از الزامات اعزام به آموزش سبک و پوشش غربی بود که از سوی دانش آموزان و دانشجویان اعزامی رعایت شده بود (رهین، ۱۳۸۷: ۱۲۱؛ غبار محمد، ۱۳۹۰: ۱۳۵).

آنچه امان‌الله‌خان به اسم نوسازی و دموکرتیک کردن افغانستان نام گذاشته بود، از منظر وی نیاز به عناصر و مواد مختلفی داشت. از مهم‌ترین ابزارهای اجرایی کردن اصلاحات در افغانستان و نوسازی کشور تاسیس مجلات و نشریات بود (آهنگ، ۱۳۴۹: ۷۶). در این برهه اولین نشریه به نام «ارشاد النسوان» (۱۹۲۱م) راه اندازی شد که این نشریه زیر نظر ملکه و با سردبیری روح افزا طرزی چاپ و منتشر می‌شد. اگرچه اغلب مردم افغانستان با چاپ و نشر چنین نشریاتی مخالف بودند؛ ولی برای اجرایی کردن برنامه اصلاحی امان‌الله‌خان ضروری بود. از اقدامات دیگر امان‌الله‌خان، ایجاد تغییرات در سبک زندگی و نظام خانواده مردم افغانستان بود (رهین، ۱۳۸۷: ۱۸۶؛ آهنگ، ۱۳۴۹: ۹۸).

کشورهای خارجی و اروپایی در نوسازی و اصلاحات امان‌الله‌خان تاثیر بسزایی داشتند. آغاز امارت امان‌الله‌خان مصادف با اوج‌گیری روابط کشورهای اروپایی در منطقه و با افغانستان بود. کشورهای اروپایی برای پیشرفت و توسعه آموزش و سبک تربیتی خود در صدد انتقال آن به دیگر کشورها بودند (مرادی، ۱۳۹۰: ۱۸۹). کشورهای اروپایی افرادی را برای آموزش به افغانستان اعزام کردند و مجلات و نشریات متعددی در این زمینه چاپ و منتشر کردند. آن طور که در منابع آمده است؛ «چند صد نفر طلبه افغانی در ممالک اتحاد شوروی، جرمنی، فرانسه، ایتالیا و ترکیه به حساب وزارت معارف مشغول تحصیل شد» (غلام محمد، ۱۳۹۰: ۱۲۶). در این راستا گفتنی است که کشورهای اروپایی از قبیل انگلیس و فرانسه در صدد تاسیس مدارس به سبک خود بودند که مهم‌ترین آن «مکتب امانیه» (۱۹۲۲) از سوی فرانسوی‌ها در افغانستان اداره می‌شد. همچنین اغلب آموزگاران و معلم‌های مدرسه امانیه از کشور فرانسه بودند. مداخله انگلیس در نوسازی و اصلاحات امان‌الله‌خان تاثیر شکننده گذاشت (ابراهیمی، ۱۳۹۸: ۳). کشورهای خارجی در اصلاحات و نوسازی افغانستان تاثیر زیادی داشت. امان‌الله‌خان به منظور بازدید از کشورهای پیشرفته جهان و اروپایی و بهره برداری و از دستاوردهای نوین بود.

^۲ . پیش‌تر بر اساس ماده ۶۸ نخستین قانون اساسی افغانستان، مصوب ۱۹۲۴م تحصیل در دوره ابتدایی برای پسران الزامی شده بود.

مقاله پژوهشی

مخالفت علما مذهبی با امان‌الله‌خان چنین آمده است؛ «ما علما و سادات و مشایخ ملت افغانستان بحضور اعلیحضرت غازی امان‌الله عریضه‌پردازیم که چون ذات همایونی جهت رفاهیت و ترقی ملت و دولت جد و جهد بلیغی را بکار برده و می‌برند حتی که از کمال توجهات عالیہ شاهانه‌شان مکتب مستورات را نیز مقرر کرده‌اند، الله تبارک و تعالی وجود مبارک اعلیحضرت غازی را پاینده داشته باشد که همواره ترقیات ملت و دولت را ملحوظ داشته‌اند، اما قرار مسایل مسلمة و روایات مفتی به فقه شریف بایستی تعلیم و تحصیل نسوان در خانه‌های خود از اقارب محارم‌شان باشد تا از آن تعلیم دینی که فرض منصبی ما ملت اسلام است محروم نمانند، بنا برآن از شریعت پروری اولی الامر خودمختار غیور ما، امید می‌شود که تعلیم جمعیت نسوان در مکتب‌ها نشود، تا مسأله حجاب و ستر که یک فرض ضروریست برای نسوان اسلامی خوبتر و بهتر حاصل شود» (غلام محمد، ۱۳۹۰: ۱۳۴-۱۳۶). در اثر نامه نگاری علما و روحانیون به امان‌الله‌خان، سبب شد شاه مکتب مستورات و برخی آموزش‌های به سبک غربی را تعطیل کند. از سوی دیگر امان‌الله‌خان کوشید اقدامات اصلاحی و برنامه‌نوسازی خود را توجیه کند. اصلاح سیستم قضایی از دیگر اقدامات دوره امان‌الله‌خان است که، نظامنامه اساسی افغانستان سند دموکراتیک این کشور محسوب می‌شود. اصلاح قضایی و قانون اساسی، قدرت شاه را محدود می‌کرد و آزادی، انتشار مجلات و بسیاری از الزامات نوسازی را تامین می‌کرد. نظامنامه تشکیلات اساسی که از جمله مهم‌ترین سند تقنینی قبل از تصویب نظامنامه اساسی می‌باشد (مرادی، ۱۳۹۰: ۲۱۱).

درباره فروپاشی قدرت امان‌الله‌خان گفتنی است که؛ هنگامی که امان‌الله‌خان مشغول ساماندهی شورش و اعتراضات مشرق بود. شمال کابل درگیری شد و حبیب‌الله بچه سقا (سقا) رهبری شورشیان شمال را بدست گرفته و مورد حمایت علما و متنفذان افغانستان نیز قرار گرفت این موضوع زمینه پیشروی وی را فراهم کرد. در راستای اعتراض به نوسازی امان‌الله‌خان که برگرفته از تمدن غربی بود، گروهی از مردم افغانستان، که مهمترین آن‌ها والی کابل و محمد عثمان خان در کابل کمیته شکل داده (۱۳۰۷ش) و تصمیم گرفتند شاه افغانستان را بکشند، زمانی که عبدالرحمن خان از سوی امان‌الله‌خان اعدام شد، کمیته نیز از بین رفت (ساسان پور و درستی، ۱۳۹۰: ۱۱۸).

شورش کوهستان یا قیام حبیب‌الله بچه سقا^۳ از اهالی کوهستان و از گماشتان ملک حسین بود. روحانیون و متنفذان کوهستان در صدد عزل امان‌الله‌خان و پادشاهی بچه سقا مذاکره کردند و وی را شاه خطاب کردند. بچه سقا با محاصره مقر حکومتی کوهدامن و غارت اسلحه و مهمات دولتی به همراه ۳۰۰ نفر به کابل حمله کرد و در اثر آن مجروح شد. ولی با گسترش اعتراضات در افغانستان و همراهی بسیاری از افراد با نفوذ سبب شد حکومت بچه سقا آغاز و امان‌الله‌خان سقوط کند. بچه سقا با اعلام جنگ علیه امان‌الله‌خان و کافر خواندن آن به کابل حمله کرده و مقر پادشاهی را فتح کرد. بچه سقا امارت و پادشاهی افغانستان را به دست گرفته و از سوی مردم و توسط شمس‌الدین مجددی با آداب خاصی^۴ و قرائت خطبه‌های نماز جمعه تحت عنوان «امیر حبیب‌الله خادم دین رسول‌الله» بچه سقا به حکومت رسید و به جای تاج شاهی دستار سفید بر سر بست. اگر چه امان‌الله در هنگام از دست دادن قدرت، برادرش عنایت‌الله‌خان را به عنوان شاه انتخاب کرد ولی مورد پذیرش قرار نگرفته و بعد از سه روز کنار گذاشته شده و همه متنفذان و مردم با بچه سقا بیعت کردند (ساسان پور و درستی، ۱۳۹۰: ۱۱۸-۱۲۰). امان‌الله‌خان که از سمت خود استعفا داده بود رهسپار قندهار شد. بدین ترتیب بچه سقا به امارت رسید (دولت

^۳ . به دلیل شغل سقایی پدرش برای مجاهدان افغان در جنگ‌های افغان علیه انگلیس با آب رسانی به خانه‌های مردم به بچه سقا معروف شد (دولت آبادی، ۱۳۸۲: ۳۴۰).

^۴ . بستن کمر بند توسط شیخ و تغییر پادشاهی به امارت که سنت دیرینه در افغانستان بود قدرت را به دست گرفت.

مقاله پژوهشی

آبادی، ۱۳۸۲: ۳۳۹-۳۴۱). اما پس از استعفای امان‌الله‌خان افغانستان همچنان محل درگیری و مخالفت‌ها شد. در این حین امان‌الله‌خان از اختلافات استفاده کرده و دوباره اعلام سلطنت و امارت کرده ولی ناموفق بود و از روی اجبار و استیصال کشور را ترک کرد و روانه هند و از آنجا به ایتالیا رفت (Encyclopedia Britannica, 1994: 311).

نتیجه

نوسازی در کشورهای اروپایی بر پایه تاریخ و تجربه بود، دولت ملی و مدرن در کشورهای اروپایی بر پایه تجربه پیشینی و منطبق با شرایط جغرافیایی و بومی شکل گرفت. اروپا با گذار تدریجی از شرایط و موقعیت سنتی خود و تغییر در نظام اندیشگی و تولید عناصر نوسازی متناسب با جامعه و فرهنگ خود، نوسازی فرهنگی را انجام داد. برپایه اسناد و منابع تاریخی که ارائه شد، رضاشاه برای پیشبرد سیاست‌های خود در جهت دولت مدرن و تقویت سیاست کلان و نوسازی، توجه جدی و ویژه نسبت به تأسیس سازمان‌های مختلف در کشور داشت. امان‌الله‌خان نیز در راستای نوسازی خود، اقداماتی در راستای غربی شدن انجام داد. آنچه در سیاست‌های نوسازی رضاشاه و امان‌الله مورد توجه بوده و مشهود است، پیگیری نوسازی به سبک غربی بود. افغانستان به عنوان یک جامعه توسعه نیافته، در طول تاریخ معاصر تلاش‌های زیادی در راستای نوسازی و پیشرفت انجام داده است و همواره با شکست روبرو بوده است در تبیین آن گفتنی است که علاوه بر عوامل ژئوپلیتیکی و مداخلات خارجی موضوع مهم این است که نوسازی در افغانستان به صورت آمرانه و از سوی نخبگان حاکم و دستگاه هیات حاکمه آغاز شد. از سوی دیگر فهم ناقص از مدرنیته و نوسازی سطحی، شتاب زده و واقع بینانه نداشته که منجر به نتیجه مثبت نشد.

نوسازی در ایران و افغانستان معاصر در دوره رضاشاه پهلوی و امان‌الله‌خان به صورت یک مسئله مهم در تاریخ نوسازی دو کشور مورد بررسی و واکاوی قرار گرفت. با بررسی صورت گرفته و شواهد تاریخی و مطابقت فرایند نوسازی در دو کشور، نشانگر آن است که نوسازی در ایران و افغانستان به ایجاد جامعه مدرن و دموکراتیک نینجامید. در توصیف یافته‌ها گفتنی است که، در ایران نوسازی شتابان و به دلیل تمرکز و سیطره دولت پهلوی بر تمام منابع و امکانات، تنها نوسازی محدود به قلمرو و دامنه پهلوی (اصلاحات از بالا و آمرانه) شده و بصورت تقلیدی از ارزش‌های غرب انجام شد. مهم‌ترین اقدامات صورت گرفته توسط دولت پهلوی اول یکسان‌سازی پوشش، کشف حجاب، باستان‌گرایی، ناسیونالیسم، زردتشی‌گری، اسلام ستیزی، تغییر در نوع آموزش و کتب درسی و گرایش به سبک و مدیریت کشورهای اروپایی از مهم‌ترین آن‌ها بودند. در افغانستان نیز نوسازی شتاب‌زده و با عجله بیشتری صورت گرفت، به دلیل محدود بودن قلمرو و دامنه اصلاحات به امارت امان‌الله‌خان، نوسازی در افغانستان فراگیر نشد. علاوه بر پراکندگی در اقدامات و عناصر نوسازی، بیشتر متمرکز بر موضوع سیاسی و فرهنگی بود. اقدامات صورت گرفته در زمینه اجتماعی و اقتصادی در مقایسه با موارد فرهنگی و سیاسی کمتر بود. مهم‌ترین اقدامات امان‌الله‌خان در زمینه نوسازی؛ یکسان‌سازی پوشش، کشف حجاب، گرایش به سبک آموزش غربی، اعزام محصلین و دانشجویان به غرب و ترکیه، تصویب قانون اساسی، تأسیس مدارس نوین، اصلاحات اداری از مهم‌ترین اقدامات وی بوده است. برنامه‌های اصلاحی امان‌الله‌خان توازن لازم و مقدمات سنجیده شده را نداشت، همچنین شاه افغانستان درک صحیح از شرایط کشور را دارا نبود. و با شرایط اجتماعی و فرهنگی افغانستان انطباق نداشت و هماهنگ نشد بنابراین این ناکامی و نافرجامی در نهایت به سقوط وی منتهی شد. نوسازی در ایران و افغانستان به جامعه مدرن و دموکراتیک نینجامید.

نوسازی از سوی رضاشاه و امان‌الله‌خان یک موضوع و مسئله داخلی نبوده بلکه از روی ضرورت ایجاد شده برپایه فرهنگ غربی و مدنیت جدید بود. علاوه بر آن نوسازی در دو کشور با اجبار، سرعت و شتابان و غیر معمول پیگیری شد. به دلیل اصلاحات از بالا و سیطره دولت‌ها بر قدرت، نوسازی در زمینه و حوزه دولت‌ها صورت گرفت. نوسازی در دو کشور مزبور نهادهای سیاسی و مشارکتی را ایجاد نکرده و هریک با سرنوشت متفاوتی و نتیجه مشترکی را داشت. مشابهت نوسازی در ایران و افغانستان این بود که هر دو کشور با تقلید از سبک غربی و ارزش‌های اروپایی اقدام کردند، هر دو پس از جنگ جهانی اول و تأثیرات آن در منطقه بود، هر دو شاه در صدد حذف قدرت و مشروعیت اقدام به نوسازی کردند، هر دو از عناصر و مواد فرهنگی حداکثر بهره‌برداری را کردند. از وجوه تفاوت آن ایران تجربه پیشینی دوره قاجار داشت و افغانستان فاقد چنین تجربه‌ای بود. ایران دوره پسامشروطه را سپری می‌کرد ولی در افغانستان مشروطه در این برهه محقق شد و نتایج و دستاوردی را داشت. از سوی دیگر افغانستان استقلال خود را به دست آورد که دستاورد مثبت نوسازی در این برهه بود، در افغانستان اصلاحات ساختاری و تصویب قانون اساسی صورت پذیرفت که در ایران پیش از رضاشاه قانون اساسی مشروطه تصویب شده بود.

دوره حاکمیت رضاشاه و امان‌الله‌خان مشابهت زیادی دارد، اگر چه به لحاظ سابقه و برخی از موارد نوسازی متفاوت هستند. در آن دوره در ایران و افغانستان در زمینه فرهنگی با سرعت و شتاب به ترویج غرب‌گرایی و سیاست‌های تجدد گرایانه پرداختند. این موضوع سبب تضعیف سیاست‌های دینی شد همچنین ارتش مدرن رضاشاه برای از بین بردن مخالفان و نوسازی شکل گرفت. در نتیجه امان‌الله‌خان در اثر حمله و درگیری داخلی (بچه سقا) و رضاشاه در اثر تهاجم خارجی (متفقین) هر دو استعفا داده و کشور را در نهایت به خارج ترک کردند.

تضاد منافع

بدین‌وسیله نویسنده اعلام می‌دارد که هیچ نفع متقابلی از انتشار این مقاله ندارد.

منابع

- ۱- آبراهامیان، یرواند (۱۳۷۷)، ایران بین دو انقلاب، تهران: نی.
- ۲- احتشام‌السلطنه، محمود (۱۳۶۷)، خاطرات احتشام‌السلطنه، به کوشش محمد مهدی موسوی، تهران: زوار.
- ۳- آخوندزاده، میرزا فتحعلی (۱۳۷۶)، الفبایی جدید و مکتوبات، به کوشش حمید محمد زاده، تبریز: احیاء.
- ۴- آدمیت، فریدون (۱۳۵۷)، اندیشه‌های میرزا آقا خان کرمانی، تهران: پیام.
- ۵- مرکز اسناد وزارت اطلاعات (۱۳۷۸)، اسناد تغییر لباس و کشف حجاب به روایت اسناد، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، تهران: وزارت اطلاعات.
- ۶- آصف، محمدحسین (۱۳۸۴)، مبانی ایدئولوژیک حکومت در دوران پهلوی، تهران: مرکز.
- ۷- اکبری، محمدعلی (۱۳۸۴)، تبارشناسی هویت جدید ایرانی، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۸- امیراحمدی، مهران (۱۳۸۱)، راهبران فکر مشروطه، تهران: درس.
- ۹- اندیشمند، محمد اکرم (۱۳۹۱)، معارف عصر در افغانستان، jame ghor.com.
- ۱۰- انصاری، فارق (۱۳۸۶)، فشرده تاریخ افغانستان، کابل: مطالعات و تحقیقات راهبردی.

مقاله پژوهشی

- ۱۱- آهنگ، محمدکاظم (۱۳۴۹)، سیر ژورنالیسم در افغانستان، کابل: انجمن تاریخ و ادب.
- ۱۲- بامداد، بدرالملوک (۱۳۴۷)، زن ایرانی از انقلاب مشروطیت تا انقلاب سفید، ج ۲، تهران :
- ۱۳- بیگدلو، رضا (۱۳۸۰)، باستان‌گرایی در تاریخ معاصر ایران، تهران: مرکز.
- ۱۴- بیگدلی، علی (۱۳۹۰)، «روابط ایران و آلمان»، زمانه، ش ۶۰، ۴۱-۳۱.
- ۱۵- حبیبی، عبدالحی (۱۳۴۹)، تاریخ مختصر افغانستان، کابل : انجمن تاریخ و ادب.
- ۱۶- حبیبی، عبدالحی (۱۳۶۳)، جنبش مشروطیت در افغانستان، کابل : تاریخ ادب.
- ۱۷- حجتی، ابوالمجد (۱۳۷۷)، عبور از عهد پهلوی در گیر و دار فرهنگ: مشاهدات و خاطرات پرفسور ابوالمجد، تهران: محسن.
- ۱۸- حکم، عبدالشکور (بی تا)، از عیاری تا امارت، پاکستان، پیشاور: فضل.
- ۱۹- خجسته فرزاد، سمیه (۱۳۸۶)، «امان‌الله‌خان و اندیشه نوسازی افغانستان»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تهران، دانشکده ادبیات و علوم انسانی.
- ۲۰- دربخ، امین‌الله (۱۳۷۹)، افغانستان در قرن بیستم، کابل : دانش.
- ۲۱- دولت آبادی، بصیر احمد (۱۳۸۲)، شناسنامه افغانستان، تهران: عرفان.
- ۲۲- دولت آبادی، یحیی (۱۳۶۱)، حیات یحیی، ج ۴، تهران فردوسی.
- ۲۳- دوورژه، موریس (۱۳۷۶)، جامعه شناسی سیاسی، ترجمه ابوالفضل قاضی، تهران: دانشگاه تهران.
- ۲۴- رحمانیان، داریوش (۱۳۹۴)، ایران بین دو کودتا، تهران: سمت.
- ۲۵- رهین، عبد الرسول (۱۳۸۷)، تاریخ مطبوعات افغانستان، کابل : شورای هماهنگی افغانستان.
- ۲۶- زهیری، علی‌رضا (۱۳۷۹)، عصر پهلوی به روایت اسناد، قم، دفتر نشر معارف.
- ۲۷- ساسان پور، شهرزاد و احمد درستی (۱۳۹۰)، «ناکامی اصلاحات امان‌الله‌خان و شکل‌گیری حکومت بی‌چه سقا (سقا) در افغانستان»، مطالعات تاریخ اسلام، س ۳، ش ۸، بهار، ۱۲۰-۱۰۴.
- ۲۸- سلیمی، ابراهیم (۱۳۹۸)، «اصلاحات فرهنگی افغانستان در زمان حکومت امان‌الله‌خان»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه مذاهب اسلامی، دانشکده علوم قرآن.
- ۲۹- سولیوان، ویلیام و آنتونی پارسونز (۱۳۷۳)، خاطرات دو سفیر، ترجمه محمود طلوعی، تهران، علم.
- ۳۰- شعبانی، رضا و غلامحسین زرگری نژاد (۱۳۷۱)، واقعه کشف حجاب: اسناد منتشر نشده از واقعه حجاب در عصر رضاخان، تهران: سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی.
- ۳۱- صادقی، فاطمه (۱۳۸۷)، جنسیت، ناسیونالیسم و تجدد در ایران دوره پهلوی اول، تهران: قصیده سرا.
- ۳۲- صدیق، عیسی (۱۳۴۱)، تاریخ فرهنگ ایران، تهران: دانشگاه تهران.
- ۳۳- صفایی، ابراهیم (۱۳۵۴)، رضاشاه کبیر و تحولات فرهنگی ایران، تهران: وزارت فرهنگ.
- ۳۴- صفت گل، منصور (۱۳۸۷)، گروه آموزشی تاریخ دانشگاه تهران، تهران: دانشگاه تهران.
- ۳۵- صلاح، مهدی (۱۳۸۴)، کشف حجاب زمینه‌ها و واکنش‌ها، پیامد، تهران: مطالعات پژوهش‌های سیاسی.
- ۳۶- صلاح، مهدی و معصومه یار احمدی (۱۳۹۴)، «بررسی جایگاه سیاست یکپارچه سازی فرهنگی در تمرکز گرایی دولت رضاشاه»، پژوهش‌های تاریخی، ایران و اسلام، ش ۱۷، ۱۲۶-۱۰۷.
- ۳۷- عاقلی، باقر (۱۳۷۱)، خاطرات یک نخست وزیر: احمد متین دفتری، تهران: علمی.
- ۳۸- علم محمد رضا و دیگران (۱۳۹۳)، «برنامه تجدد و نوسازی ایران در عصر رضاشاه پهلوی»، تحقیقات تاریخ اجتماعی، س ۴، ش ۱، ۸۶-۶۱.

مقاله پژوهشی

- ۳۹- علی بابایی، یحیی و عوضعلی سعادت (۱۳۹۳)، «خنبران و شکست‌های نوسازی در افغانستان»، معرفت فرهنگی و اجتماعی، س ۶، پیاپی ۲۱، ۱۴۵-۱۲۵.
- ۴۰- علی خوافی، میرزا یعقوب (۱۳۸۱)، پادشاهان اخیر افغانستان، ویرایش محمد سرور مولایی، تهران: عرفان.
- ۴۱- غبار، محمد غلام (۱۳۹۰)، افغانستان در مسیر تاریخ، تهران: عرفان.
- ۴۲- فاطمی نژاد، مونا (۱۳۹۷)، زنان افغان زیر چادر اصلاحات، مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی، cgie.or.
- ۴۳- فرخ، مهدی (۱۳۱۴)، تاریخ سیاسی افغانستان، تهران: مجلس.
- ۴۴- فرخ، مهدی (۱۳۴۷)، خاطرات سیاسی فرخ، به اهتمام پرویز لوشانی، تهران: امیرکبیر.
- ۴۵- فرهنگ، میر محمد صدیق (۱۳۷۱)، افغانستان در پنج قرن اخیر، قم: وفایی.
- ۴۶- فروغی، محمد علی (۱۳۵۴)، مقالات فروغی، به کوشش حبیب یغمایی، تهران: توس.
- ۴۷- فروغی، محمد علی (بی تا)، پیام من به فرهنگستان، تهران: پیام.
- ۴۸- فیوضات، ابراهیم (۱۳۷۵)، دولت در عصر پهلوی، تهران: چاپخش.
- ۴۹- قوانین اساسی افغانستان (۱۳۸۶)، وزارت عدلیه، قانون اساسی، کابل.
- ۵۰- کاتوزیان، محمد علی (همایون) (۱۳۸۰)، دولت و جامعه در ایران، ترجمه حسن افشار، تهران: مرکز.
- ۵۱- کاظمی، علی اصغر (۱۳۷۶)، بحران نوگرایی و فرهنگ سیاسی در ایران معاصر، تهران: قومس.
- ۵۲- کرونین، استفانی (۱۳۸۳)، ارتش و حکومت پهلوی، ترجمه غلامرضا بابایی، تهران: خجسته.
- ۵۳- کسروی، احمد (۱۳۴۶)، تاریخ و درسهایش، بی جا: بی نا.
- ۵۴- کلیفورد، مری لوئیس (۱۳۶۸)، سرزمین و مردم افغانستان، ترجمه مرتضی سعیدی، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۵۵- گریگوریان، وارطان (۱۳۸۸)، ظهور افغانستان نوین، ترجمه علی عالمی کرمانی، تهران: عرفان.
- ۵۶- لنچافسکی، ژرژ (۱۳۵۲)، غرب و شوروی در ایران: سی سال رقابت ۱۹۱۸-۱۹۴۸، ترجمه حورا یاور، تهران: ابن سینا.
- ۵۷- ماگنوس، ا.ج (۱۳۸۰)، افغانستان، روحانی، مارکس، مجاهد، ترجمه قاسم ملکی، تهران: مطالعات سیاسی و بین المللی.
- ۵۸- مایل هروی، نجیب (۱۳۶۲)، تاریخ و زبان افغانستان، تهران: موقوفات محمود افشار.
- ۵۹- مختاری اصفهانی، رضا (۱۳۹۴)، پهلوی اول از کودتا تا سقوط، تهران: پارسه.
- ۶۰- مرادی، صاحب‌نظر (۱۳۹۰)، امیر حبیب الله و شاه امان الله، خراسان زمین.
- ۶۱- ملائی توانی، علیرضا (۱۳۹۲)، «کسروی و تأمل درباره رضاشاه»، تاریخ فرهنگی، س ۵، ش ۱۷، ۱۳۳-۱۰۹.
- ۶۲- ملیکف، ا.س (۱۳۵۸)، استقرار دیکتاتوری رضاخان در ایران، ترجمه سیروس ایزدی، تهران: کتاب‌های جیبی.
- ۶۳- نفیسی، سعید (۱۳۴۵)، تاریخ ایران معاصر از کودتای سوم اسفند تا شهریور ۱۳۲۰، تهران: فروغی.
- ۶۴- هدایت، مخبرالسلطنه (۱۳۶۳)، خاطرات و خطرات، تهران: زوار.
- ۶۵- هریسون، دیوید (۱۳۷۷)، نوتکامل گرایی و نظریه نوسازی، ترجمه یوسف ابادری، ارغنون، ش ۱.

66- Eisenstadt, Shmuel N. 1992., The breakdown of communist regimes and the vicissitudes of modernity, Daedalus (Spring 1992), pp.21-41.

67- Moore, Wilbert E. 1963. Social Change. Englewood Cliffs: Prentice Hall.

68- The ew Encyclopedia Britannica (1994), vol. 13, P 311.